

وصیت‌نامه عزت‌الدوله (همسر امیرکبیر) به دخترش تاج‌الملوک ام‌خاقان (همسر مظفرالدین‌شاه)

بهمن بیانی

پیوند با خانواده سلطنتی جهت تحکیم قدرت و کسب اطلاعات و پشتیبانی اندرون‌های قدرتمند و مؤثر از شیوه‌های علاقه‌مندان به قدرت در اداره امور بوده و اغلب شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی جهت تحکیم وضعیت اجتماعی خود به نحوی سعی به پیوند سببی با خانواده سلطنتی داشته‌اند و بر مبنای همین شیوه مرحوم امیرکبیر با ملکزاده عزت‌الدوله فرزند محمد شاه قاجار ازدواج نموده که حاصل این تزویج دو دختر می‌باشد، یکی تاج‌الملوک که همسر مظفرالدین میرزا ولیعهد شده و بعداً ملقب به ام‌الخاقان گردیده و مادر محمدعلی شاه قاجار می‌باشد. و چون خانم بسیار بی‌پروا در معاشرت و علاقه‌مند به مخلا به طبع زندگی کردن بوده و عادات و روش‌های غیر معمول مظفرالدین شاه این ازدواج به طلاق می‌گراید و خانم عزت‌الدوله ثانی که همسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و یک پسر به نام احمد میرزا که در هشت سالگی فوت می‌کند می‌باشد. دختر دیگر همدم الملوک همسر مسعود میرزا ظل‌السلطان می‌شود که مادر جلال‌الدوله و خانم‌ها شوکت‌السلطنه که همسر قهرمان خان صارم‌الدوله شد و کوکب‌السلطنه همسر معین‌السلطان گردید.

وصیت‌نامه ذیل که مسوده از روی اصل نسخه به درخواست فرمانفرما انجام شده شاید جهت تعیین کارهای وراثتی ام‌الخاقان نسخه‌برداری شده که جهت اطلاع علاقه‌مندان به تاریخ این دوران، از مجموعه خصوصی خودم تقدیم می‌گردد.

متن وصیت‌نامه

« وصیت‌نامه به خط خودم به تو که دختر من ام الخاقان هستی می‌نویسم بدانید من در کمال صحت اعضا می‌نویسم به هر کس لازم است که بنویسید من دولت زیاد ندارم. شکر خدا قرض هم ندارم خانم جانم برای خرج خودم خانه‌های شهر مرا یا بفروشید از جهت خرج خودم نماز، روزه، حج مکه باشد. از حیات بهرام خان تا آشپزخانه که کارخانه من باشد مال حق افسر السلطنه است پدرش خیر دیده باو داده در باب من اگر خدای نکرده طهران مردم اگر شد بفرستید قم دو اوطاق دارم اگر نشد آب انبار قاسمخان که زوار جناب سیدالشهداء می‌رود زوار امام رضا علیه‌السلام می‌رود تو را قسم به خدا می‌دهم که نام نشان سوزنی چراغ نمی‌خواهم خداوند عالم خودش به من رحم کند. خانم، خودم عزت‌آباد را فروختم به میرزا نصراله خان به هشت هزار تومان از من پانزده هزار تومان می‌خریدند من ندادم برای آنکه زحمت زیاد کشیده خودش می‌گوید از مشیرالدوله طلب دارم نوشته هم آورده به من نشان داده خدا بهتر می‌داند بی‌چاره مشیرالدوله^۱ طلب می‌داد کاغذهایش را پس نمی‌گرفت حالا من عزت‌آباد را به او گذشت کردم که او دیگر از معتمدالملک طلبکاری نکند خجالت بکشد از مهربانی‌های من، رخت اسباب خانه قابل نیست اختیار با شما به کنیزها بدهید به الله‌ها که عروبت کنند بدهید طلب مغفرت بکنند.

باغ رستم‌آباد را هیچ کس حق ندارد سه دانگ مال حق شما سه دانگ مال حق افسر السلطنه قربانت تو را به خدا قسم می‌دهم با افسر السلطنه مهربانی کنید به معتمدالملک این‌ها هیچ کسی را ندارند اگر رضای مرا می‌خواهی اینطور رفتار کنی خدا از تو رضا باشد به بچه‌هایت عمر بدهد اگر پولی باشد در جعبه خودم درش را باز کنی یک خرت و پرت در جعبه هست خود دانید البته البته کار آخرت مرا درست کنید خانهای [خانه‌های] مرا بفروشید خرج کنید به سهل بفروشید رضا نیستیم به هیچ کدام به فروشید دیگر به غیر از زمین (عزت‌الدوله)

یک وصیت‌نامه هم به خط حاجی حکم‌باشی نوشته شده پیش از فروش عزت‌آباد بود او را هم...^۲ دیگر اختیار با شما است اسباب رخت‌خواب خانه هر چه هست شما باید خرج خودم کنید. عزت‌الدوله (همسر امیرکبیر)

بسم الله تعالی

این وصیت‌نامه یک نسخه مرقوم شده بسطناً و ظهراً خط و خانم خود مخدیره محترمه نواب علیه‌عالیه عزت‌الدوله دامت خدارت‌ها می‌باشد چنانچه تمام مرقومات وصیت‌نامه را در محضر حقیر اعتراف فرمودند و انشاء وصیت نمودند البته باید اولیای ایشان به مضمون وصیت‌نامه معمول دارند. ضمن ... بعد ما یسمعون ما علی‌الذین واله حاکم ... الاحقر عبد النبی نورالله.^۱

۱. میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله، آخرین همسر خانم عزت‌الدوله و پدر معتمدالملک.

۲. ناخوانا.

وصیت نامه بخط خودم بنویسم که دختر من نام افغانی هستی بنویسم بنویسم در صحت
 اعضا بنویسم هر کس ندانم است که بنویسد من در دست زانو درام شکم خورم
 ندانم فغان صبح بر رخ خودم خانه؟ اگر بر آید بفرود شد از چشمم فرج خودم باز
 روزه حج کعبه با از وصیت هر دم فغان تا پیش فغان که فغان با
 مال حق غیر لفظ است بدوش خیر دمه به و دوده در کباب غم در صلا
 نموده طهرانی مردم کفرش بنویسد قم در دولتان درام کفرش است
 قاسمی که زوار جانب سید زاهدان می رود زواران نام خود را
 می رود نوران قسم بخورد بید آن که نامش می خواند در این می خواند
 عالم خودش بنویسم کند فغان خودم حضرت بلادر خودم عمره ایست
 بهشت انوار گمانی از من با نرده هر دو گمانی می خوردن می خوردن برای
 زلفت ز یاد کشیده خودش میگوید از سر دوده طلب دلم نوشته
 آورده بنویسم ندهد خدایا هر میداند به چاره میزد دردم
 طلب میداد که غذاش کوشش میگردانم حالان حضرت بلادر
 با گذشت کرد که در دیگر از معتبر ملک طلبکاری کنند خجالت
 باشد در مهربانی های من رخت سباب فغان قاسمی است ایستند
 به کثیر آید به بلادر که عورتی کنند به طلب مغفرت

